

درس دویست و هفتاد و ششم: صوت ۲۸۸

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر

وجوب احتیاط در شبهات (5)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جواب تفصیلی به مرحوم حکیم درباره عدم تعلق علم به عین خارجی

عرض شد ایراد مرحوم حکیم بر تقریر اول از انحلال علم اجمالی که مبتنی بر وحدت علم و معلوم بود و مسئله را با اقل و اکثر استقلالی قیاس کرده بودند که شاید این ایراد در جای خودش نباشد؛ جهتش این بود که ایشان می‌فرمایند که در اقل و اکثر استقلالی علم و معلوم واحد است که عبارت از نفس همان مورد متیقن و اضافی و زائد مشکوک است، ولی در مانحن فیه معلوم دوتا است و علم دوتا است؛ علمین است و معلومین؛ علم اول، علم اجمالی به أحد الإنائین، تعلق حکم به أحد الإنائین، علم دوم، علم متیقن تفصیلی به نجاست إناء متعین، بنابراین مقایسه مانحن فیه به اقل و اکثر استقلالی مع الفارق است.

جوابی که ما در آنجا دادیم این بود که در اقل و اکثر استقلالی هم دو علم است و دو معلوم، منتها به واسطه علم ثانی که یقین به تعلق تکلیف به اقل متیقن است، خود به خود علم ثانی منتفی می‌شود، به جهت اینکه مورد طرف علم اجمالی از محل بحث خارج می‌شود. وقتی که علم به مورد متیقن اقل تعلق گرفت، با خروج مورد متیقن اقل، شک بدوی نسبت به تعلق تکلیف به مورد زائد و مورد اضافی خواهد شد پس علم اجمالی منحل می‌شود و شک، شک بدوی می‌شود.

در مانحن فیه هم ممکن است ما همین را بگوییم؛ بگوییم که گرچه دو علم و دو معلوم است، علم اول، علم اجمالی نسبت به تعلق تکلیف به أحد الإنائین، علم ثانی، علم متیقن نسبت به مورد متیقن، الا اینکه به محض تعلق تکلیف به مورد متیقن این مورد از تعلق تکلیف باحدهما خارج بشود، یعنی **اجتناب عن هذا الإناء علی أی حال لازم** چه به عنوان علم اجمالی و چه به عنوان علم تفصیلی، نسبت به این مورد خاص. وقتی که این مورد خارج شد، شک در تعلق تکلیف نسبت به إناء دیگر است، خب طبعاً شک، شک بدوی خواهد شد و دیگر شک مستند به علمین نیست. البته نسبت به این مطلب یک شبهه‌ای است که إن شاء الله بعداً این شبهه را ذکر می‌کنیم.

جواب دومی که مرحوم آقای حکیم دادند عرض شد که فرمودند: این انحلال به طریق دوم مبتنی بر تعلق تکلیف به اعیان خارجی است یعنی آن شخص مجیب و قائل به انحلال، قائل به تعلق طبیعت مهمله بر طبیعت شخصیّه خارجیه و انطباق طبیعت مهمله بر طبیعت شخصیّه خارجیه است و طبیعت مهمله عبارت از تنجّس أحد الإنائین است و طبیعت شخصیّه خارجیه عبارت از إناء معین و متشخص به علم تفصیلی و نجاست **هذا الإناء الخاص** است، آن طبیعت مهمله که نجاست أحد الإنائین است بر این طبیعت خارجیه تعلق می‌گیرد

و تعلق تکلیف بر دو مورد، دو حکمین مثلین محال است که تکلیف تعلق بگیرد به وجوب احتراز عن هذا الإناء من حيث إنه مصداق للطبيعة المهمة و تکلیف تعلق بگیرد بهذا الإناء من حيث إنه مصداق للطبيعة الشخصية اجتماع حکمین مثلین بر مورد واحد محال و ممتنع است. این مطلب را قائلین به انحلال گفتند.

مرحوم آقای حکیم می‌فرمایند که اشکال در این طریق این است که این آقایان علم را مبتنی بر تعلق نفس به خارج کردند، اما علم مبتنی بر صور و بر اعیان خارجیه نیست بلکه علم مبتنی بر همان صور ذهنیه و وجود ذهنی است بنابراین با توجه به این مسئله در اینجا ما دو علم داریم یعنی دو معلوم ذهنی داریم؛ یک معلوم ذهنی ما نجاسة أحد الإنائین است، یک معلوم ذهنی ما عبارت از نجاست إناء متعین و مشخص است. پس این دو علم، اقتضای دو تکلیف جدا را می‌کنند؛ یک تکلیف به نجاسة أحد الإنائین من حيث إنه مردّد بینهما تعلق گرفته است و یک تکلیف به نجاسة إناء مشخص من حيث تعلق العلم بالیقین تفصیلی بهذا الإناء تعلق گرفته است. بنابراین تعدد صور علمیه در ذهن اشکال ندارد که صور علمیه ده‌تا در ذهن باشد اشکال ندارد و اشکال در آنجایی است که علم به خارج تعلق بگیرد، اگر علم به خارج تعلق بگیرد اجتماع حکمین مثلین و امتناع است، اما اگر صدتا حکم تعلق به ذهن بگیرد، خب بگیرد، به ذهن که تعلق بگیرد که اشکالی به وجود نمی‌آید، صور ذهنیه در ذهن با همدیگر که تعارض و تراحم ندارند.

اشکالی که نسبت به این مسئله بر ایشان وارد می‌شود این است که اولاً مولا تعلق تکلیف و وجوب تکلیفش آیا فقط بر معلوم بالذات است که عبارت از صورت ذهنی است یا تکلیف تعلق می‌گیرد به معلوم بالذات به لحاظ انطباقش بر معلوم بالعرض که عبارت از اعیان خارجی است؟ وقتی که مولا می‌گوید: لا تشرب الخمر آیا حرمت خمر به معلوم بالذات در ذهن است یعنی به آن خموری که انسان در ذهن تصور می‌کند که إن کان هذا الإناء خمرأً، إن کان هذا الإناء خمرأً، خب الآن ما سه‌تا خمر در خارج داریم ولی سه‌تا خمر در ذهن هم داریم، آن خمر در ذهن معلوم بالذات می‌شود و این خمر در خارج معلوم بالعرض می‌شود، تکلیف مولا به کدامیک این دو تعلق می‌گیرد؟! آیا به خمر خارجی تعلق می‌گیرد یا به خمر ذهنی تعلق می‌گیرد؟! خب اجتناب از خمر ذهنی که محال نیست، شما هزار خمر هم در ذهنتان تصور کنید، اشکال ندارد ولی مکروه است کراهتش به جای خود.

حضرت عیسی علی نبینا و آله علیه‌السلام به حواریین می‌فرمود که موسی از عمل زنا نهی کرده است ولی من حتی از تصور زنا هم نهی می‌کنم، چون کسی که کنار دیوار است و یک دخانی پشت این دیوار در حال تصاعد است، گرچه این شخص در آن دخان قرار ندارد اما آن دخان از پشت دیوار به او سرایت می‌کند،

مضمون روایت است.^۱ لذا تصور زنا هم مکروه است.

عدم تعلق نهی بر صور ذهنیه، الا به لحاظ حکایت از اعیان خارجی

ولی بحث حرمت بحث دیگری است. اینها از امور اخلاقی است، بحث حرمت و شرع و اینها مربوط به تعلق تکلیف به اعیان خارجی است منتها چون تکلیف در یک قضیه طبیعت مهمله به عنوان یک کلی قابل انطباق بر افراد خارجی و بر طبایع شخصیه است از این نقطه نظر در ذهن این قضیه تصور پیدا می کند. پس معلوم بالذات تکلیف ما عبارت از آن قضیه و صورت ذهنیه است معلوم بالعرض که مراد شارع و مراد آمر به اوامر و نواهی است، مراد آن قضایای خارجی و طبایع شخصیه خارجی است. هیچ وقت نهی بر صور ذهنیه تعلق نمی گیرد، اگر نهی بر صور ذهنیه تعلق بگیرد، به لحاظ حکایت از آن اعیان خارجی است وقتی که می گوئیم: **لا تشرب الخمر** به نحو اطلاق، به معنای انطباق قضیه طبیعیه مهمله ما بر آن افراد خارجی است که **هذا الخمر و هذا الخمر و هذا الخمر** است.

بنابراین قطعاً در اینجا نهی مولا تعلق گرفته است **بأحد الإنائین الخارجیین**، این یک تکلیف است. تکلیف ثانی **بهذا الإناء المتشخص الخارجی المتیقن** تعلق گرفته است. خب پس در اینجا این اشکال اجتماع حکمین مثلین و امتناع ما لازم می آید، دوتا تکلیف داریم؛ یکی **بهذا الإناء من حیث إنه مردّد** تعلق گرفته است و دیگری **بهذا الإناء من حیث إنه متیقن** تعلق گرفته است.

پس جواب شما اشکال را برطرف نکرد که چون این صورت که مبتنی بر تعلق تکلیف به اعیان خارجی است، موجب اجتماع حکمین است و چون اجتماع حکمین محال است پس علم اجمالی منحل می شود، نه خیر، چه ما قائل بشویم به اینکه علم به اعیان خارجی تعلق گرفته است یا قائل باشیم علم به صور ذهنیه تعلق نگرفته است، علی کل حال تکلیف و مراد مولا از تکلیف اعیان خارجی است، **لا تشرب الخمر** یعنی **لا تشرب هذا**

۱. الکافی، ج ۵، کِتَابُ النِّكَاحِ، بَابُ الزَّانِي، ص ۵۴۲، ح ۷:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اجْتَمَعَ الْخَوَارِيُّونَ إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا لَهُ: يَا مُعَلِّمَ الْخَيْرِ ارْشِدْنَا! فَقَالَ لَهُمْ: "إِنَّ مُوسَى كَلَّمَ اللَّهَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرُكُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَاذِبِينَ وَأَنَا أَمْرُكُمْ أَنْ لَا تَحْلِفُوا بِاللَّهِ كَاذِبِينَ وَ لَا صَادِقِينَ!" قَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ زِدْنَا! فَقَالَ: "إِنَّ مُوسَى نَبِيَّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرُكُمْ أَنْ لَا تَزْنُوا وَأَنَا أَمْرُكُمْ أَنْ لَا تَحْدِثُوا أَنْفُسَكُمْ بِالزَّانَا فَضْلاً عَنْ أَنْ تَزْنُوا فَإِنَّ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالزَّانَا كَانَ كَمَنْ أَوْقَدَ فِي بَيْتٍ مُزْوَقٍ فَاغْتَدَّى النَّارُ فِي الدُّخَانِ وَ إِنْ لَمْ يَحْتَرِقِ الْبَيْتُ."»

ترجمه: «عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی خواریون نزد حضرت عیسی علیه السلام گرد آمدند و به حضرتش عرض کردند: ای آموزگار نیکی! ما را ارشاد فرما. حضرت عیسی علیه السلام به آنان فرمود: موسی کلیم الله به شما دستور داده است که به خداوند تبارک و تعالی سوگند دروغ یاد نکنید و من به شما فرمان می دهم که به خداوند سوگند دروغ و راست یاد نکنید. خواریون عرض کردند: ای روح الله! بیشتر ما را راهنمایی فرما. فرمود: موسی کلیم الله به شما فرمان نموده است که زنا نکنید و من به شما دستور می دهم که اصلاً در مورد آن فکر هم نکنید. زیرا هرکس در مورد زنا فکر کند مانند کسی است که در خانه ای طلاکاری شده آتش بیفروزد و دود آتش، نقش و نگارها را سیاه کند، گرچه خانه آتش نگرفته است.» (محقق)

الخمر، نه اینکه لا تشرب الصورة الذهنية این معنا ندارد، لا تغصب به این فرش خارجی تعلق می گیرد، نه اینکه تعلق می گیرد به آن فرشی که در ذهن هست، به آن فرش در ذهن که تکلیف تعلق نمی گیرد! پس اجتماع حکمین مثلین در اینجا می آید و محالیت هم در اینجا باز لازم می آید. این مسئله اول بود.

محالیت اجتماع حکمین مثلین در ذهن و خارج

اشکال دومی که بر ایشان وارد می شود این است که اشکال در تعلق تکلیف به صورت خارجی یا به صور ذهنی اصلاً نیست یعنی چه ما قائل باشیم بر اینکه علم به صور ذهنیه تعلق می گیرد، - باز در آنجا اشکال هم وارد می شود - چه اینکه شخص قائل باشد به اینکه علم عبارت از تعلق نفس به صور ذهنیه است، یا قائل باشد از تعلق نفس به صور خارجیه، که در هر دو حال مطلب یکی است. زیرا ذهن چیزی نیست جز حاکی از خارج، خارج عبارت از محکی است و اینکه الآن علم ما به نجاست هذا الإناء به صورت ذهنیه تعلق می گیرد، باز محالیت در اینجا لازم می آید، چون ذهن هیچ اختیاری ندارد الا حکایت و مرآتیت از خارج، فقط این کار را می کند. پس اگر در خارج اجتماع حکمین مثلین محال بود در ذهن هم اجتماع حکمین مثلین محال خواهد بود، فرق نمی کند.

آیا ممکن است شما در ذهن خودتان در همان لحظه ای که مکانی را اسود تصور می کنید، همان مکان را در همان وقت ایض تصور کنید؟! نمی شود، بله ممکن است در یک ثانیه بعد، در ذهن آن مکان را تبدیل به ایض کنید، در ثانیه ثلثه تبدیل به احمر کنید، ولی در ذهن در آن واحد و مکان واحد با حفظ سواد، بیاض و احمرار و خضرویت به او تعلق بگیرد، این محال است و نمی شود. آیا ممکن است شما در ذهنتان اجتماع نقیضین را تصور کنید؟! وجود زید را در ذهن با حفظ عدم او تصور کنید؟! نمی شود.

بله، ممکن است انسان در ذهن ماهیت معرّای از وجود و عدم را تصور کند و حکم به عدم بکند و در ثانیه بعد حکم به وجود بکند، اشکال ندارد ولی در نفس همان ثانیه جمع بین متناقضین حتی در ذهن هم محال است و این به خاطر این است که قانون، ذهن و خارج برنمی دارد؛ قانون جمع بین متناقضین به وجود خارجی برمی گردد و وجود ذهنی أحد هذا الوجود خارجی است. بله بحث های دیگری هست که حالا بماند ولی این در اینجا به این ارتباط ندارد.

بنابراین هیچ تفاوتی بین تعلق علم به صور خارجیه یا تعلق علم به صور ذهنیه ندارد. این هم مسئله دوم بود.

اشکال سوم این است که اصلاً علم که به صور خارجیه تعلق نمی گیرد. علم عبارت از تعلق نفس است، حتی کسانی که قائل هستند به اینکه علم عبارت از وجود ذهنی نیست باز برای خود ذهن یک صورت ذهنیه تصور می کنند، یعنی افرادی که قائل هستند به اینکه علم عبارت از نفس اضافه نفس به این شیء خارجی است،

یعنی همین قدر که نفس به این شیء خارجی تعلق می‌گیرد **يُعَدُّ هَذَا عِلْماً** و منکر وجود ذهنی هستند مانند فخر رازی و اینها^۱ خب اینها باز برای ذهن صور ذهنیه تصور می‌کنند و الاً اصلاً انسان با خارج نمی‌تواند ارتباط داشته باشد. چرا من الآن با این ارتباط دارم؟! به خاطر صورت ذهنی است، اگر یک پرده جلوی چشم من بیفتد و این صورت ذهنی حذف بشود، این ارتباط هم قطع می‌شود و از بین می‌رود.

پس ما چه قائل به وجود ذهنی باشیم یا نباشیم **ليس العلم إلا الصورة الذهنية**. حالا [در تحقق این] صورت ذهنیه شک است که آیا به وجود ذهنی است، یا به اضافه نفس به خارج است، به کیفیت است به هر چه هست، هر چه می‌خواهد باشد. درست شد؟! صحبت در آن است، پس اصلاً طرح این قضیه که امتناع بر صورت خارجیّه دارد، این در شأن یک عالم و در شأن یک فاضل اصلاً نیست که یک هم‌چنین چیزی را بخواهد مطرح کند.

بناءً علی‌هذا ایشان می‌فرمایند که انحلال علم اجمالی بر خلاف رأی مرحوم آخوند، انحلال حقیقی نیست بلکه انحلال حکمی است. انحلال حقیقی مثل اقل و اکثر استقلالی است و وقتی که شما یقین به اقل کردید واقعاً علم اجمالی شما منحل می‌شود و تبدیل به شک بدوی می‌شود، یا اینکه فرض کنید در اینجا علم تفصیلی به نجاست این به خصوص تعلق گرفته است، یعنی همان علم اجمالی قبلی برای انسان به یک علم تفصیلی متبدل بشود؛ معلوم بشود آن نجاست إناء متردد همین است، این انحلال، انحلال تکوینی است. اما اگر نه فرض کنید که انحلال به این نحو نبود و انسان سوای نجاست آن علم اجمالی یقین به نجاست این دارد، این انحلال، انحلال حکمی است، چرا انحلال حکمی است؟!

ایشان می‌فرمایند که جهتش این است که این معلوم بالاجمال ما معنا ندارد متنجز بشود، زیرا این تنجز معلوم بالاجمال اگر به واسطه این علم تفصیلی است، که خب این علم تفصیلی به این إناء خاص تعلق گرفته است در حالی که علم اجمالی ما أحدهما بود، **إِمَّا هَذَا وَ إِمَّا هَذَا** پس علم تفصیلی نمی‌تواند نجاست این إناء را ثابت کند، این علم تفصیلی می‌گوید که این نجس است اما این به حال خودش در این صورت باقی می‌ماند. پس این طرف به واسطه علم اجمالی نمی‌تواند طرف برای خروج قرار بگیرد، زیرا علم تفصیلی که الآن به این تعلق گرفته است فقط این را از محل بحث خارج می‌کند و به طرف دیگر کاری ندارد و این طرف دیگر به حال خودش محفوظ است. این طرف به علم اجمالی هم نمی‌تواند منجز شود چرا؟ زیرا علم اجمالی اگر بخواهد این طرف را منجز کند باید آن طرف را هم منجز کند، چون علم اجمالی تعلق به کلیهما دارد و أحدهما **متنجس**؛ اگر بخواهد این علم اجمالی بیاید این طرف را منجز کند، لازمه اش اجتماع حکمین مثیلین در مورد واحد است.

^۱ . مباحث المشرقية، ج ۱، ص ۳۲۱.

یعنی این از ناحیه علم تفصیلی منجز است و از ناحیه علم اجمالی هم منجز است و چون دو منجز بر مورد واحد محال است که اقامه بشود لاجرم با اغلیت و حکومت علم تفصیلی منجزیت این ثابت خواهد شد و از تحت علم اجمالی خارج خواهد شد لذا علم اجمالی دیگر در اینجا قدرت ندارد. علم اجمالی حکماً - نه تکویناً - از باب امتناع معارضه با علم تفصیلی از حجیت ساقط می شود؛ از باب امتناع است. اگر می شد فرض کرد که علم اجمالی مزاحمتی با علم تفصیلی ندارد انحلال هم در اینجا پیدا نمی شد ولی چون علم اجمالی مزاحمت با علم تفصیلی دارد و اجتماع حکمین مثلین لازم می آید لذا ما چاره نداریم [جز اینکه] گردن این علم اجمالی را بزنیم و بگوییم که با وجود علم تفصیلی، دیگر حجیت ساقط می شود گرچه تو توانش را داری و گرچه قابلیتش را داری اما اجتماع حکمین مثلین دست ما را در حجیت علم اجمالی بسته است. این انحلال حکمی و انحلال تعبدی می شود.

اشکالی که بر ایشان وارد می شود این است که بنفسه همان اشکالی که ایشان در شق دوم وارد کردند بر ایشان وارد می شود و آن اشکال این است که وقتی دو علم در اینجا وجود دارد - البته با تفاوتی - یک علم اجمالی ثابت و علم تفصیلی لاحق، دو معلوم هم وجود دارد، یعنی یک معلوم بالاجمال که أحدهما است یک معلوم بالتفصیل که عبارت از واحد مشخص است، چه اشکال دارد دو تکلیف به لحاظ دو علم به یک شیء تعلق بگیرد؟! به لحاظ **أَنَّهُ نَجَسٌ بِالْعِلْمِ الْإِجْمَالِيِّ يَجِبُ الْاجْتِنَابُ عَنْهُ** و به لحاظ **أَنَّهُ نَجَسٌ مَتَيَّقُنْ وَ مَسْبُوقٌ بِالْعِلْمِ الْإِجْمَالِيِّ وَ مُتَأَخَّرٌ بِالْعِلْمِ الْإِجْمَالِيِّ يَجِبُ الْاجْتِنَابُ عَنْهُ** چه اشکالی دارد؟! اصلاً به علم اجمالی هم ما کار نداریم. این **إِنَاءٌ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مُضَرٌّ لِلْبَدَنِ يَجِبُ الْاجْتِنَابُ عَنْهُ**، یا اینکه فرض کنید که اصلاً در ماه رمضان روزه است و حرمت تعلق بر شرب این **إِنَاءٌ** گرفته است چون مفطر است. خب حالا اگر فرض کنید **إِنَاءٌ** غضبی هم باشد، خب دو تکلیف دارد؛ یک تکلیف حرمت **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مَفْطَرٌ**، تکلیف دوم **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مَغْصُوبٌ**، چه اشکالی دارد که به لحاظ دو حیثیت مختلفه، دو تکلیف مختلف باشد؟! پس بنا بر این نظریه در اینجا هیچ گونه تعارضی بین علم اجمالی و علم تفصیلی وجود ندارد و دو تکلیف است و علم اجمالی هم منحل نخواهد شد.

اللهم صل على محمد وآل محمد